

نقد و بررسی نظریه «ماده منتسبه» محقق نائینی

صادق آملی لاریجانی^۱

چکیده

بحث «ماده منتسبه» در جملات شرطیه یعنی رجوع شرط به ماده یا هیئت یکی از مهم‌ترین مباحث در مسیر استنباط حکم است که از جایگاه ویژه‌ای در سرفصل‌های بنیادین اصول فقه نیز برخوردار است. با این همه، جغرافیای گسترده این بحث با توجه به اینکه درباره دیدگاه عالمی بزرگ همچون محقق نائینی می‌باشد، چندان که شایسته است کاوش و بررسی دقیق نشده است. این پژوهش به شیوه توصیفی، تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای در پی بررسی دیدگاه محقق نائینی درباره رجوع شرط به ماده یا هیئت و احتمالات دیگر و ثمرات مترتب بر آن می‌باشد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد محقق نائینی درباره اینکه در جملات شرطیه، رجوع شرط به هیئت یا به ماده و یا به امر دیگری است به تفصیل بحث کرده است. وی شش احتمال ثبوتی را مطرح کرده و با نفی پنج احتمال از آنها، احتمال ششم را دیدگاه مختار خود در مرجع شرط پذیرفته است. ما در این نوشتار با رویکردی اجتهادی در صدد اثبات احتمال مد نظر محقق نائینی و ابطال بقیه احتمالات مورد نظر هستیم.

واژگان کلیدی: ماده منتسبه، جملات شرطیه، ماده، هیئت، محقق نائینی.

مقدمه

دانش اصول فقه نظر به نقش بنیادینی که در استنباط احکام شرعی دارد، از جایگاه ویژه‌ای نزد اندیشمندان مسلمان و در ساختار علوم اسلامی برخوردار است؛ چندان که مدآقه‌های علمی و برآیند آن‌ها که منجر به تألیفات گوناگونی شده است، بیانگر این موضوع می‌باشد. هندسه مباحث این دانش با مباحثی همچون «ادله استنباط»، «اصول عملیه» و «اصول لفظیه» در میان اصولیان شناخته می‌شود. یکی از مباحث اصولی مهم و تاثیرگذار، نزاع در «رجوع شرط در جملات شرطیه به ماده یا هیئت» می‌باشد که به سبب بسامد آن در برآیند استنباط فقیه، بسیار حائز اهمیت است.

به عنوان مثال، مرحوم آخوند خراسانی، «در بحث رجوع شرط به ماده یا هیئت» در کتاب «کفایه الاصول» بحث مفصلی را با مرحوم شیخ انصاری شروع نموده و دیدگاه‌های مختلفی را مطرح کرده است. ضرورت این پژوهش نیز با تأمل در این نکته هویدا می‌شود که تعیین مرجع شرط و قید، در جملات شرطیه جزء اهم مسائل اصولی به شمار می‌رود که در بحث استنباط حکم شرعی و آثار مترتب بر آن نقش به‌سزایی دارد.

محقق نائینی (ره) در ابواب مختلف اصول فقه از بحث ماده منتسبه سخن به میان آورده است. بحث‌هایی مانند: اوامر (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۵۴)، واجب مطلق و مشروط (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۴)، واجب نفسی و غیری (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۹)، مقدمه داخلی و خارجی (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۷۰)، تمسک به حدیث رفع (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۶۱).

البته سخن از ماده منتسبه در آثار قبل از میرزای نائینی (ره) نیز وجود دارد؛ مثلاً در کتب هدایه المسترشدین (اصفهانی نجفی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۲۰)، إشارات الأصول (کرباسی، بی‌تا، صص ۱۴۸ و ۱۵۰)، ضوابط الاصول (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱، ص ۴۶۴)، کفایه الاصول (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۶) و... به‌عناوینی از قبیل رجوع شرط به ماده یا هیئت در جملات شرطیه اشاره شده است. اما با توجه به تبیین و توضیح این بحث از سوی محقق نائینی و تاثیرگذاری آن در مسائل اصولی و ابتناء و به‌کارگیری

آن در ابواب مختلف اصول فقه، لازم است مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد و نقاط ضعف و قوت آن تبیین گردد.

احتمالات ثبوتی در مرجع شرط

محقق نائینی (ره) برای تبیین مقصود خود از ماده منتسبه شش احتمال ثبوتی ارائه می‌دهد. **احتمال اول:** شرط به ماده بازمی‌گردد؛ به این معنا که پیش از تعلق طلب به مفاد ماده، شرط، مفاد ماده را مقید می‌کند، سپس طلب به ماده مقید به شرط تعلق می‌گیرد. **احتمال دوم:** شرط به هیئت بازمی‌گردد و مفاد هیئت را که در جملاتی نظیر «إن جاء زید فأكرمه» همان نسبت بعثیه است، مقید می‌کند.

احتمال سوم: شرط، منشأ را مقید می‌کند. در گزارش *فوائد الأصول* - چنان‌که عبارت آن در پی خواهد آمد - منشأ عبارت است از طلب برخاسته از نسبت که به وسیله استعمال هیئت در این نسبت، انشاء شده است. اما در گزارش *أجودالتقریرات*^۱ (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۹۴) منشأ، نفس نسبت طلبیه است.

احتمال چهارم: شرط به انشاء باز می‌گردد و انشاء را مقید می‌کند. البته محقق نائینی در هنگام برشمردن احتمالات ثبوتی، این احتمال را نیاورده اما در مقام اثبات احتمال مختار خود و نفی سایر احتمالات - چنان‌که خواهد آمد - عبارتی آورده است که این احتمال در آن مطرح است.

احتمال پنجم: شرط به ماده منتسبه - یا به تعبیر فوائدالأصول محمول منتسب - در رتبه انتساب بازمی‌گردد.

احتمال ششم: شرط به ماده منتسبه در رتبه متأخر از انتساب بازمی‌گردد.

تقاریب استدلال

محقق نائینی برای تقریب به سه احتمال نخست و نقد و بررسی آن‌ها این گونه استدلال می‌کند:

۱. و إن أريد منه تقييد المنشأ و هي النسبة الطلبية فهو على تقدير صحته يرجع إلى الوجه السابق.

يمكن تصوّرًا أن يرجع الشرط إلى المفهوم الإفرادي قبل ورود التركيب و النسبة عليه، أي يرجع القيد إلى المتعلق الذي هو فعل المكلف في المرتبة السابقة على ورود الحكم عليه و هذا هو المراد من رجوع القيد إلى المادة... و يمكن أن يرجع الشرط إلى المفهوم التركيبي أي إلى النسبة التركيبية، بمعنى أن تكون النسبة الإيقاعية التي تتكفلها الهيئة مقيّدة بذلك القيد. و يمكن أن يكون المنشأ بتلك النسبة أي الطلب المستفاد منها مقيّدًا بذلك القيد. و يمكن أن يكون راجعاً إلى المحمول المنتسب... ثم إن رجوعه إلى المحمول المنتسب تارة يكون في رتبة انتسابه، و أخرى يكون في الرتبة المتأخرة رتبة أو زماناً (نائيني، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۰).

تقريب استدلال نخست محقق نائینی

محقق نائینی برای نفی احتمال نخست، با استظهار این نکته که مفاد جمله شرطی، ربط ویژه‌ای بین مفاد دو جمله است ارجاع شرط به مدلول افرادی ماده - مانند «اکرام» در «إن جائك زيد فأكرمه» - را غیرمعقول می‌داند؛ چون بر طبق آنچه گفته شد، در جمله شرطیه بین دو جمله ربط برقرار می‌شود نه بین مفرد و جمله. از این رو محقق نائینی نظریه رجوع شرط و جوب به واجب یا همان مدلول ماده را، که از ظاهر تقریرات مطارح الأَنْظار استفاده می‌شود و آن را به شیخ انصاری نسبت داده‌اند، اشتباه می‌داند و در صحت این انتساب به ایشان نیز تردید می‌کند.

به اعتقاد محقق نائینی ارجاع شرط به نسبت نیز که مفاد هیئت تالی است، صحیح نیست؛ زیرا نسبت، معنای حرفی است و معنای حرفی قید نمی‌پذیرد. این مطلب را به تفصیل در کتاب واجب مشروط مطرح و بررسی کرده‌ایم. (آملی لاریجانی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۱ - ۲۲۲)

ایشان احتمال رجوع شرط به نفس انشاء را نیز منتفی می‌داند؛ زیرا انشاء، فعلی است متصرم در زمان که دائر بین وجود و عدم است و تعلیق و اناطه آن بر چیزی، معنا ندارد. بنابراین نمی‌توان شرط را به خود انشاء ارجاع داد و انشاء را منوط به آن دانست.

همچنین محقق نائینی معتقد است که نمی‌توان شرط را به منشأ بازگرداند؛ زیرا نزد ایشان منشأ، معنای حرفی است و به همان استدلالی که نسبت موجود در تالی قابل تقیید نیست، منشأ نیز تقیید نمی‌پذیرد.

الف) اشکال بر تقریب اول

اما احتمال رجوع شرط به ماده منتسبه - یا به تعبیر *فوائد الأصول*، محمول منتسب - در رتبه انتساب - که در مقابل رجوع شرط به ماده منتسبه در رتبه پس از انتساب ماده به وجوب، مطرح شده - به این معناست که شرط و طلب هر دو در یک رتبه بر مفاد ماده که متعلق طلب است، وارد شوند. بر طبق این احتمال، در خطاب «إن جاء زید فأكرمه» «اکرام» در همان رتبه‌ای که مقید به «مجویء زید» می‌شود، وجوب و طلب نیز به آن تعلق می‌گیرد. مقصود از این وحدت رتبه این است که نه طلب به اکرامی که در رتبه سابق مقید به مجویء شده، وارد شود و نه شرط، اکرامی را مقید کند که در رتبه سابق مورد تعلق طلب بوده و معروض وجوب قرار گرفته است.

محقق نائینی علت نفی این احتمال را همان چیزی می‌داند که در نفی احتمال اول گفته شد. محقق نائینی معتقد است که نتیجه رجوع شرط به ماده منتسبه در رتبه انتساب ماده به وجوب، این است که شرط به مفهوم افرادی ماده وارد شود نه مفهومی ترکیبی. روشن است که اگر در مثال گذشته، مفاد ماده در رتبه سابق بر تقیید به «مجویء زید» منتسب به وجوب نشود، با تقیید این مفاد به شرط، چیزی جز معنای افرادی «اکرام» مقید به شرط نشده است. بنابراین این احتمال نیز مانند احتمال اول منتفی است.

آری، اگر شرط در رتبه پس از انتساب «اکرام» به وجوب، مدلول ماده را مقید کند - که به معنای رجوع شرط به «اکرام واجب بما هو واجب» است - این تقیید به تقیید مفهوم افرادی نمی‌انجامد. این احتمال همان احتمال ششمی است که محقق نائینی آن را در تعیین مرجع شرط پذیرفته است. در عبارات *فوائد الأصول* از این مدعا به «رجوع القید الی المحمول المنتسب بوصف کونه منتسباً» نیز تعبیر شده است.

باید توجه داشت که بر اساس نظریه «رجوع شرط به ماده منتسبه» تقييد ماده به شرط، فقط در رتبه متأخر از انتساب ماده به وجوب رخ می‌دهد نه در زمان متأخر از انتساب ماده به وجوب. دليل محقق نایینی برای نفی تقييد ماده در زمان متأخر از انتساب، این است که تقييد ماده به شرط در زمان متأخر از انتساب ماده به وجوب، مستلزم نسخ وجوب است؛ زیرا اگر بپذیریم در زمان سابق، انتساب ماده به وجوب رخ داده و پس از آن، ماده مقید به شرط شده، این بدان معناست که پذیرفته‌ایم در زمان سابق ماده به طور مطلق واجب بوده است و در زمان بعد مقید به وجوب شده، و این به معنای نسخ است. همین نظریه در *فوائد الأصول* با عنوان «بعبارة أوضح» متفاوت با بیانی که مطرح شد، شرح داده شده است. محقق نایینی در این بیان معتقد شده که شرط به ماحصل تالی باز می‌گردد، که در انشائیات این ماحصل، همان وجوب است و در اخباریاتی مانند «إن كانت الشمس طالعة فالنهار موجود» وجود نهار است؛ اما - چنان‌که خواهد آمد - محتوای این دو بیان با یکدیگر یکسان نیست.

تقریب محقق اصفهانی از نظریه «ماده منتسبه»

برخلاف تقریبی که ارائه شد، محقق اصفهانی نظریه «ماده منتسبه» را به گونه‌ای دیگر تقریب می‌کند و هر دو بیان محقق نایینی را به یک بیان بازمی‌گرداند. عبارت ایشان در تقریب این نظریه چنین است:

و أما ما يقال من رجوع القيد إلى المادة المنتسبة لا إلى ذات المادة ولا إلى مفاد الهيئة لأن مفاد أداة الشرط ربط جملة بجملة و المادة معنى إفرادي فلا يكون القيد لذات المادة و لأن مفاد الهيئة معنى حرفي آلي و التقييد يحتاج إلى لحاظ استقلاله فالتقييد راجع إلى نتيجة القضية و هي في قضية «النهار موجود» وجود النهار و في قضية «أكرم زيدا» أتصاف الإكram بالوجوب فالمقيد وجود النهار بطلوع الشمس و أتصاف الإكram بالوجوب بمجيء زيد فالإكram المنتسب إليه الوجوب هو المعلق على مجيء زيد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق ج ۲، ص ۶۱)

محقق اصفهانی در تقریب نظریه محقق نائینی با این استدلال که مفاد جمله شرطی، ربط جمله به جمله است نه ربط معنای افرادی، نتیجه می‌گیرد که قید به ماده باز نمی‌گردد؛ زیرا ماده دارای معنای افرادی است. همچنین با این استدلال که مفاد هیئت، معنای حرفی است و به طور آلی لحاظ شده است، نتیجه می‌گیرد که قید، مفاد هیئت را نیز مقید نمی‌کند؛ چون تقیید، مانند اطلاق نیازمند لحاظ استقلالی است. سپس بر عدم امکان رجوع قید به مفاد ماده و هیئت این نتیجه را مترتب می‌کند که قید به نتیجه قضیه باز می‌گردد و نتیجه قضیه در جمله خبری «النهار موجود»، وجود نهار است و در جمله انشائی «اکرم زیداً» اتصاف اکرام به وجوب یا همان اکرام منتسب به وجوب است.

چنانکه در عبارات نقل شده از *فوائد الأصول* نیز آشکار است، دو بیان مذکور در *فوائد الأصول* با هم متفاوت بوده، به یک بیان باز نمی‌گردند. بنابراین تقریب نخستی که برای نظریه «ماده منتسبه» بیان شد، از تقریب محقق اصفهانی، با عبارات *فوائد الأصول* سازگارتر است. اما انصاف این است که دست کم برخی از عبارات *أجودالتقریرات* مؤید تقریب محقق اصفهانی است.

تقریب آیت‌الله شیخ حسین حلی از نظریه «ماده منتسبه»

مرحوم آیت‌الله شیخ حسین حلی نیز در تعلیقاتی که بر کتاب *أجودالتقریرات* دارد با تعبیر «لعل المراد» تقریب دیگری از نظریه «ماده منتسبه» ارائه کرده است. این نوع از تعبیر، بیانگر تردید در استناد این تقریب به محقق نائینی است.

وی در این تقریب بیان می‌دارد که اگر شرط، نفس طبیعتی را که مفاد ماده است، مقید کند این تقیید، موجب تضییق و مقید شدن طلب به شرط نمی‌شود. اما اگر چنین نشود و «حصه‌ای» از طبیعت متعلق که معروض طلب واقع شده، مقید به شرط شود، به گونه‌ای که امر در مقام تقیید مفاد ماده، نفس طبیعت را لحاظ نکند، بلکه طبیعتی را که متعلق طلب است، لحاظ کرده، مقید به شرط کند، ناگزیر طلب در مواردی منحصر

می‌شود که شرط در خارج تحقق دارد؛ هرچند امر به طور اختیاری و قصدی، طلبش را مقید به شرط نکرده باشد.

نتیجه اینکه اگر ماده‌ای که معروض وجوب واقع شده یا به دیگر بیان، ماده منتسب به وجوب، بدین گونه مقید به شرط شود، طلب و وجوب منحصر به موارد وجود شرط می‌شود. بنابراین همان نتیجه‌ای را که تقیید مفاد هیئت در پی می‌آورد، می‌توان به وسیله تقیید ماده منتسبه تحصیل کرد؛ بدون اینکه به محذوره‌های تقیید مفاد هیئت که ناشی از جزئی بودن و لحاظ آلی معنای حرفی است، گرفتار آییم.

در عبارات *فوائد الأصول* و *أجود التقریرات* نیز دیدیم که محقق نایینی برای فرار از همین اشکالات، به نظریه «ماده منتسبه» روی آورده بود. عبارت آیت‌الله حلّی در بیان این تقریب از نظریه «ماده منتسبه» چنین است:

ولعل المراد أنّ التقیید لِمَا كان تَضِيقاً لِمَا يرد عليه، فإن كان ما يرد عليه التقیید هو... و لأجل ضیق ما تحت الطلب يتضیق واقع الطلب قهراً، لا الطلب الذي دلت عليه الهيئة (حلّی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴)

اشکالات مختار به تقریب آیت الله حلّی از نظریه «ماده منتسبه»

پیش از آنکه اشکالات خود آیت الله حلّی بر نظریه «ماده منتسبه» را مطرح کنیم، اشکالاتی در نقد این تقریب، به نظر می‌رسد که بیان آن خالی از فایده نیست. مناقشات وارد بر دیدگاه آیت الله حلّی

(الف) این تقریب حتی اگر در تصویر ورود شرط بر «ماده منتسبه پس از تحقق انتساب» موفق باشد، با این حال معلوم نیست چگونه از آن نتیجه می‌گیرند که بدون تحقق شرط در خارج، وجوب بالفعل نمی‌شود. وقتی در تصویر فوق فرض می‌کنیم که وجوب هیچ تضیق و اشتراطی ندارد به این معنا که در مقام انشای حکم، «وجوب» مقید نشده است، بلکه صرفاً ماده پس از ورود وجوب، مضیق شده است، در این صورت وجوب به طور مطلق وجود دارد؛ گرچه به ماده‌ای تعلق گرفته که در رتبه بعد (نه بعد زمانی) مقید به قیدی می‌شود و

چنین وجوبی تحققش در خارج منوط به چیزی نیست. بنابراین رجوع شرط به ماده منتسبه پس از انتساب، نمی‌تواند معجزه‌ای را که از آن توقع می‌رود، آشکار کند!

ب) اصل ورود تقييد (شرط) بر ماده پس از ورود وجوب بر آن، تصوير معقولى ندارد. زيرا همان گونه که در بحث اطلاق و تقييد و مباحث پراکنده ديگر در علم اصول آمده، اطلاق و تقييد «متعلق»، به لحاظ تعلق امورى بدان معقول است؛ مانند لحاظ يا عروض ملاک يا اراده و حبّ و اشتياق و يا حکم. مثلاً می‌گوئيم در مقام لحاظ، طبيعت با اين قيد لحاظ شده است، يا ملاک، در مقام عروض، بر طبيعت با اين قيد عارض می‌شود يا اراده و حبّ، به طبيعت با قيد تعلق گرفته و همين طور وجوب.

حال اگر وجوب، بر نفس طبيعت عارض شود و در مرتبه عروضش، ماده هيچ قيدي نداشته باشد، در اين صورت تقييد ماده به قيد، به چه لحاظي صورت گرفته است؟ واضح است که تقييد به لحاظ «لحاظ»، ربطی به تقييد در مقام حکم ندارد. بنابراین اصل ورود شرط بر ماده منتسبه پس از انتساب، در حد خویش معقول نیست.

ج) بارها گفته‌ايم و بعداً در بيان مختار نیز خواهد آمد، در جمله شرطی اصلاً تقييدی در کار نیست، بلکه اناطه و تعليق است و شرط نیز قيد نیست بلکه منوط به و معلق عليه است. لذا بسیاری از اين بحث‌ها در شکل فعلی‌اش، منتفی می‌شود و ناکارآمدی اين تقريب از تقييد ماده منتسبه به شرط، نیز روشن می‌شود.

اشکالات آیت‌الله حلی بر نظریه «ماده منتسبه»

الف) مرحوم آیت‌الله حلی اين اشکال را در پی تقريب اخير از نظريه «ماده منتسبه» مطرح کرده است؛ اما چنان‌که خواهد آمد به نظر می‌رسد تقريب‌های مستفاد از *فوائد الأصول* و *أجودالتقريرات* نیز با همين اشکال مواجه‌اند. در تقريب اخير گذشت که تقييد حصه‌ای از طبيعت که معروض طلب است به شرط، مستلزم تضييق و انحصار طلب به موارد وجود شرط در خارج است. اما مرحوم حلی معتقد است که تقييد معروض طلب، موجب تضييق و تقييد در نفس طلب نمی‌شود؛ زيرا اگر چنین باشد بايد بپذيريم که در همه مواردی که واجب شرط و قيدي دارد، نفس طلب نیز منحصر در موردی خواهد بود که

شرط در خارج وجود داشته باشد. بنابراین در مواردی مانند وضو، که شرط صلوة است، باید بپذیریم که وجوب و طلب، فقط در جایی است که وضو موجود باشد. و فیه: «أن مجرد كون ما تحت الطلب مقيداً لا يوجب تقييداً في واقع الطلب، وإلا لكان الطلب المتعلق بالصلاة المقيدة بالوضوء، مقيداً بذلك القيد (حلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴)

سپس مرحوم حلی در دفاع از محقق نایینی اشکالی بر این سخن خود وارد می‌کند که در عبارات بعدی خود، به آن پاسخ می‌دهد. این اشکال را می‌توان چنین تبیین نمود: ممکن است بگویند میان تقييد «صلوة» به «وضو» و تقييد «مادّة منتسبه» به «شرط» تفاوتی اساسی وجود دارد و این قیاس، قیاسی «مع الفارق» است؛ زیرا «صلوة» در رتبه متأخر از تعلق وجوب، مقید به «وضو» نشده، اما «مادّة منتسبه» در رتبه متأخر از انتسابش به وجوب، مقید به «شرط» شده است.

به بیان دیگر، در مثال «إن جاء زيد فأكرمه» هرچند فاصله زمانی میان تعلق طلب به «اکرام» و تقييد آن به «مجيء» وجود ندارد و گرنه چنان‌که در تقریب نظریه «مادّة منتسبه» گفتیم، نسخ لازم می‌آید. اما ابتدا در رتبه سابق بر تقييد «اکرام» به «مجيء» تعلق وجوب به «اکرام» لحاظ شده و سپس «اکرام» به لحاظ تعلق طلب به آن و در حالی که معروض وجوب است، مقید به شرط شده است. حال آنکه در تقييد «صلوة» به «طهارت» عکس این اتفاق رخ داده است؛ زیرا ابتدا قید «طهارت» در رتبه پیش از تعلق طلب به «صلوة»، لحاظ شده و پس از تقييد «طبیعت صلوة» به این قید، طلب و وجوب به آن تعلق گرفته است. وی می‌گوید:

اللهم إلا أن يفرق بينه وبين ما نحن فيه بأن ما نحن فيه يكون الطلب ملحوظاً طرؤه على مفاد المادة قبل طرؤ التقييد عليها، فإنه مورد القيد على المادة الملحوظ تعلق الطلب بها، بمعنى أن تلك المادة في ذلك الحال تكون مقيدة بهذا القيد، فقهرأ ينحصر الطلب بوجود ذلك القيد، بخلاف ما ذكرناه من المثال فإن الملحوظ فيه أولاً هو تقييد الصلاة بالوضوء ثم يورد الطلب على ما هو مقيد بذلك القيد، فلا يلزمه أن يكون واقع الطلب مقيداً بذلك القيد، فتأمل (حلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴)

مرحوم حلّی در پی این اشکال، پاسخی اجمالی مطرح کرده و تفصیل آن را در تعلیقه‌ای بر عبارت دیگری از *أجودالتقریرات* آورده است. حاصل پاسخ این است که هر قیدی که ماده را مقید می‌کند، باید در مرتبه تقیید ماده به آن قید، تعلق طلب به آن لحاظ شده باشد، وگرنه تقیید ماده به هیچ قیدی ممکن نیست. بنابراین در قیودی مانند «وضو» نیز ابتدا در رتبه سابق، تعلق وجوب به «صلوة» لحاظ شده است. پس قیاس تقیید «وضو» به «صلوة» با تقیید «اکرام» به «مجویء زید» قیاسی «مع الفارق» نیست.

توضیح این پاسخ که در بخش دیگری از عبارات مرحوم حلّی آمده بدین گونه است که در هر اطلاق و تقییدی از جمله تقیید «صلوة» به «طهارت»، همواره موضوع، از جهت حکمی که بر آن مترتب می‌شود، متصف به اطلاق و تقیید می‌گردد و بدون لحاظ این حکم، اطلاق و تقیید آن بی‌معناست.

بنابراین باید بپذیریم که بدون لحاظ تعلق وجوب به ماده، تقیید آن به شرط محال خواهد بود؛ چنان‌که اطلاق «صلوة» نیز نسبت به این قید، بدون در نظر گرفتن تعلق وجوب به آن معقول نیست.

در تقیید «صلوة» به «وضو» نیز، ماده در رتبه پس از انتساب به وجوب، مقید به شرط شده است به این معنا که پس از لحاظ تعلق وجوب به صلوة، ماده به لحاظ تعلق وجوب و انتسابش به مفاد هیئت، مقید به شرط شده است و از این جهت تفاوتی میان تقیید «صلوة» به «وضو» و تقیید «اکرام» به «مجویء زید» یا تقیید «حج» به «استطاعت» وجود ندارد. پس قیاس این دو با یکدیگر «مع الفارق» نخواهد بود.

در نتیجه این نقض مرحوم حلّی بر محقق نائینی وارد می‌شود که اگر تقیید طبیعت معروض طلب - یا همان ماده منتسبه - به شرط، مستلزم انحصار طلب به موارد وجود شرط باشد، باید بپذیریم که در همه مواردی که واجب، مانند «صلوة» شرط و قیدی چون «وضو» دارد، نفس طلب و وجوب نیز منحصر به جایی است که شرط در خارج وجود داشته باشد. روشن است که این نتیجه پذیرفتنی نیست.

مرحوم حلی در تعلیقه بر آن قسمت از عبارت *أجودالتقریرات* که در تقریب نظریه «ماده منتسبه» نقل شد، می‌گوید:

ثم إن هذا لو تم لكان جارياً بعينه في قيد الواجب كالطهارة بالنسبة إلى الصلاة، فإن تقييد الصلاة بكونها عن طهارة لا بد أن يكون بلحاظ الطلب..... قد عرفت أنه لا يمكن عروض التقييد للصلاة بمثل الطهارة إلا بملاحظة عروض الحكم عليها الذي هو الوجوب (حلی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳)

در ابتدای طرح اشکال گفتیم که اشکال نقضی مرحوم حلی تقریب‌هایی را که در *فوائدالأصول و أجودالتقریرات* نیز نسبت به نظریه «ماده منتسبه» آمده، به چالش می‌کشاند. این دو کتاب مطابق آنچه گذشت، اختلافاتی در شیوه تقریب نظریه «ماده منتسبه» دارند، اما -چنان‌که شواهد آن در ادامه خواهد آمد- هر دو بر این ادعا تأکید دارند که در این نظریه، شرط در رتبه متأخر از انتساب ماده به وجوب، ماده منتسبه را مقید می‌کند. همچنین گذشت که این دو تقریب نیز رجوع شرط به مفاد هیئت را محال می‌دانند. اما با این حال، می‌کوشند همان نتیجه رجوع شرط به مفاد هیئت را بر تقييد ماده منتسبه به شرط، نیز مترتب کنند تا در نتیجه اثبات کنند که با رجوع شرط به ماده منتسبه، طلب به وضعیت وجود خارجی شرط، منحصر می‌شود.

بنابراین اشکال نقضی مرحوم حلی، بر تقریب‌های *فوائدالأصول و أجودالتقریرات* نیز وارد است، به این بیان که اگر تقييد ماده منتسبه به شرط در رتبه پس از انتساب، موجب انحصار طلب به موارد وجود خارجی شرط شود، در مواردی مانند تقييد «صلوة» به «وضو» نیز باید ملتزم شویم که طلب، منحصر به موارد وجود خارجی شرط است.

اما برای اثبات اینکه در تقریب‌های *فوائدالأصول و أجودالتقریرات*، شرط در رتبه متأخر از انتساب ماده به وجوب، ماده منتسبه را مقید می‌کند، می‌توان به برخی از عبارات این دو کتاب استشهاد کرد. در *فوائدالأصول* چنین آمده است:

و كذا لا يعقل أن يرجع الشرط إلى المحمول المنتسب بعد الانتساب في الزمان لاستلزامه النسخ، إذ لو فرض تأخر الاشتراط عن وجوب الإكram مثلاً زماناً يلزم النسخ كما لا يخفى.

و کذا لا يمكن أن يرجع الشرط إلى المحمول في رتبة الانتساب... فلا بدّ من أن يرجع الشرط إلى المحمول المنتسب بوصف كونه منتسباً (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۸۱)

اگر این عبارت *فوائد الأصول* را به عبارت سابق آن، که احتمال رجوع قید به ماده را نفی می‌کند، ضمیمه کنیم، ادعای ذکر شده، یعنی «رجوع شرط به ماده منتسبه در رتبه پس از انتساب» به روشنی از این تقریب نظریه «ماده منتسبه» استفاده خواهد شد.

مناقشات وارده بر دیدگاه ماده منتسبه توسط آیت الله حلی

الف) اگر تصویر ورود شرط بر ماده منتسبه پس از انتساب، معقول بود، می‌توانستیم بگویم قیاس آن با تقیید صلوة به وضو، قیاس مع الفارق است؛ زیرا در مانند وجوب صلوة مقید به طهارت، قید طهارت، پس از عروض وجوب بر صلوة وارد نمی‌شود، بلکه وجوب بر طبیعت مقید وارد می‌شود.

چنان‌که در بررسی تقریب فوق اشاره کردیم، تقیید طبیعت به قید همواره به لحاظ امری صورت می‌گیرد که عروض بر طبیعت همراه با آن قید، ممکن باشد؛ مثلاً می‌گوییم طبیعت را با قید، لحاظ کرده‌ایم. در این صورت تقیید به لحاظ «لحاظ» صورت گرفته است و همین‌طور به لحاظ عروض ملاک و اراده و وجوب.

اما نکته مهم این است که نمی‌توان طبیعتی را که «به لحاظ وجوب» مقید شده است، معروض وجوب قرار داد؛ یعنی نمی‌توانیم طبیعتی که تقییدش به قید را به لحاظ ورود وجوب بر آن تصویر کرده‌ایم، متعلق همان وجوب قرار دهیم. چنین چیزی معقول نیست. آنچه معقول است این است که طبیعتی را همراه با قید لحاظ کنیم و همین مقید به لحاظ «لحاظ» را متعلق وجوب قرار دهیم. پس از عروض وجوب بر چنین متعلق، انتزاع می‌شود که طبیعت از جهت وجوب نیز مقید است. این انتزاع پس از عروض وجوب است، نه پیش از عروض و نه در حین آن. بنابراین تقیید صلوة به طهارت در مقام عروض حکم، هیچ‌گاه به لحاظ نفس وجوب نیست. و شگفت است از مرحوم آیت‌الله حلی که با وجود دقت‌هایش، چنین امری بر ایشان پنهان مانده است!

بنابراین اگر تصویر ورود شرط بر ماده منتسبه بعد الانتساب (هرچند بعد غیر زمانی) معقول بود چنان‌که به مرحوم نایینی نسبت داده شده- در این صورت می‌توانستیم بگوییم که قیاس آن با صلوة مقید به طهارت، قیاس مع‌الفارق است.

ولی با این حال باید به دو نکته توجه کرد: اولاً اصل تصویر منقول از محقق نایینی، معقول به نظر نمی‌رسد چنان‌که پیش‌تر توضیح دادیم. گرچه قیاس بحث ما با صلوة با طهارت، قیاس مع‌الفارق است؛ ولی این «مع‌الفارق» بودن فقط در جهت مقام تعلق وجوب است که آیا وجوب بر مقید عارض می‌شود یا اینکه قید بر «ماده واجب» و به تعبیر دیگر بر «ماده منتسب به وجوب» وارد می‌شود. وگرنه هنوز روشن نشده که آیا این فرق، در جهت توقف وجوب بر شرط در عالم خارج نیز «فارق» است یا خیر؟ گرچه فرق مذکور بین دو مثال وجود دارد، ولی در هیچ یک، «وجوب» در تحقق خارجی‌اش متوقف بر حصول شرط نمی‌شود. چنان‌که پیش‌تر توضیح داده‌ایم، و روشن است که بحث اصلی نیز در همین امر بود.

ب) مرحوم حلّی مدعی است همان محذوری که محقق نایینی را وادار کرده تا از تقييد نسبت بعثیه که مفاد هیئت است، دست برداشته، به رجوع شرط به ماده منتسبه معتقد شود، در تقييد ماده منتسبه نیز وجود دارد.

محذور تقييد مفاد هیئت، از نظر مرحوم نایینی این است که برای تقييد مفاد هیئت به شرط، باید این مفاد به شکل استقلالی لحاظ شود در حالی که لحاظ استقلالی مفاد هیئت که معنای حرفی است، غیر ممکن است. پس تقييد مفاد هیئت محال خواهد بود. وی برای اثبات این ادعا که این محذور در تقييد ماده منتسبه نیز وجود دارد، ابتدا دو تصویر ثبوتی از ماده‌ای که منتسب به وجوب و طلب است، ارائه می‌کند و سپس با هر یک از این دو تصویر، محذور استلزام لحاظ استقلالی در نسبت بعثیه را ثابت می‌کند. چنان‌که گذشت، ماده منتسب به طلب و وجوب عبارت است از همان ماده‌ای که معروض نسبت طلبیه است.

مرحوم حلی معتقد است اگر مرجع شرط را ماده‌ای بدانیم که معروض نسبت طلبیه است، دو تصویر ثبوتی برای مرجع شرط فرض می‌شود: یک تصویر اینکه مرجع شرط را ماده‌ی مقید به نسبت بعثیه بدانیم به گونه‌ای که ماده‌ی مقید شده و این نسبت که مفاد هیئت است، قید آن باشد؛ تصویر دیگر اینکه مرجع شرط را مرکبی بدانیم که یک جزء آن ماده‌ی مقید است و جزء دیگر آن نسبت طلبیه.

با اندکی تأمل روشن می‌شود که تصویر نخست از ماده‌ی منتسبه، مستلزم لحاظ استقلالی معنای حرفی است و با همان محذور تقیید مدلول هیئت روبه‌روست. در این تصویر، ماده‌ی مقید به نسبت طلبیه شد. همچنان‌که در هر تقییدی باید ذات مقید، لحاظ استقلالی شود، قید نیز، که در اینجا همان نسبت طلبیه است، باید استقلالی لحاظ شود. پس این تصویر مستلزم لحاظ استقلالی نسبت طلبیه است که معنایی حرفی بوده و مدلول هیئت است و مرحوم نایینی تقیید آن را محال می‌داند.

مرحوم حلی مدعی است که تصویر دوم نیز که در آن نسبت طلبیه جزء ماده‌ی منتسبه است نه قید برای ذات ماده، مستلزم لحاظ استقلالی نسبت طلبیه است. دلیل وی بر این ادعا این است که تقیید هر موضوع مرکبی که دارای اجزای متعدد است، مستلزم لحاظ استقلالی تک تک اجزای موضوع است.

محقق نایینی خود پذیرفته بود که تقیید هر چیزی مستلزم لحاظ استقلالی آن است. به همین دلیل، تقیید مفاد هیئت را که ملحوظ آلی است، غیرممکن می‌دانست. روشن است که لحاظ استقلالی مرکبی که از اجزای متعدد شکل یافته، بدون لحاظ استقلالی اجزای آن ممکن نیست؛ زیرا مرکب، چیزی جز مجموعه‌ی اجزای خود نیست.

پاسخ محقق نایینی به اشکال دوم ایت الله حلی

مرحوم حلی که اشکال دوم را طرح کرده، پاسخی را درباره این اشکال به استاد خود، محقق نایینی، با تعبیر «أجاب دَامَ ظَلَهُ - بما فهمته منه» نسبت می‌دهد که در *أجودالتقریرات و فوائدالأصول* عبارتی که به آن اشاره داشته باشد، به چشم نمی‌خورد.

بنابر آنچه مرحوم حلی به محقق نایینی نسبت می‌دهد ایشان در این پاسخ تلاش می‌کند که تصویر سومی، غیر از دو تصویری که در اشکال دوم گذشت، برای ماده منتسبه ارائه دهد. در این تصویر محقق نایینی مدعی است که شرط به نحو قضیه حینی، به ماده در حینی که معروض نسبت طلبیه است، تعلق گرفته است. در این گونه از رجوع شرط به ماده منتسبه، مرجع شرط، ماده مقید به نسبت طلبیه نیست؛ ولی با این حال، شرط در حال تعلق و جوب به ماده و معروض نسبت طلبیه، ماده را مقید می‌کند. البته باید اذعان نمود که اصطلاح «قضیه حینه» در عباراتی که مرحوم حلی به محقق نایینی نسبت می‌دهد، وجود ندارد؛ اما این ادعا که مرجع شرط، ماده مقید به نسبت طلبیه نیست، بلکه نفس ماده در حال تعلق و جوب و معروض نسبت طلبیه، بر آن است، همان واقعیت «قضیه حینه» را تشکیل می‌دهد.

روشن است که اگر کسی قضیه حینه را معقول بداند و آن را به تقیید ماده به نسبت طلبیه بازنگرداند، می‌پذیرد که اشکال دوم مرحوم حلی بر محقق نایینی، با این پاسخ دفع می‌شود. جالب توجه است که مرحوم حلی نظریه «ماده منتسبه» را به استاد دیگر خود، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نیز نسبت می‌دهد و مدعی است که همین اشکال دوم را به مرحوم اصفهانی نیز وارد کرده و ایشان به آن پاسخ داده است. وی در تقریر پاسخ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نیز عبارتی می‌آورد که ظاهراً تنها محمل برای آن، همین «قضیه حینه» است. عبارت وی در تقریر پاسخ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به اشکال دوم چنین است:

وقد أجاب - سلمه الله تعالى - عن هذا الإشكال بما حاصله لا يكون راجعاً إلى المادة المقيدة بالطلب حتى يرد أنه كيف يكون الطلب قيداً وجزءاً من المقيد بالشرط.....
وبالجملة: المادة حال تقييدها بالشرط لم تلاحظ مطلقة من جهة الطلب ولا مقيدة به، بل لوحظت مطلقة في حال الطلب فورد عليها الشرط كذلك وهو أمر وجداني تضييق عنه العبارة (حلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵)

ایراد آیت‌الله حلّی به پاسخ محقق نایینی و سید ابوالحسن اصفهانی

از اشکالی که مرحوم حلّی به پاسخ محقق نایینی می‌گیرد چنین بر می‌آید که ظاهراً ایشان قضیه حینیه را فرض نکرده است. به همین سبب در مقام اشکال به این پاسخ، فقط دو فرض را مطرح می‌کند. حاصل فرض نخست، رجوع شرط به ماده مطلقه است که نتیجه طبیعی آن عدم انحصار طلب به موارد وجود خارجی شرط است و حاصل فرض دوم، رجوع قید به ماده مقید به نسبت طلبیه است که نتیجه آن، چنان‌که در اشکال دوم گفته شد، استلزام لحاظ استقلالی نسبت طلبیه است. وی می‌گوید:

قلت: و المطلب بعد محتاج إلى التأمل، فإن القيد إن رجع إلى نفس المادة ولم يكن للطلب مساس به فلا بد أن يكون الطلب غير مقيد به، وإن رجع إلى المادة المعروضة للطلب على وجه يكون لعروض الطلب عليها مدخلية في ذلك التقييد لزم ما تقدم من أن اللازم عليه هو لحاظه استقلالاً (حلّی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳-۱۴)

اشکال وی به استاد دیگرش مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نیز مبتنی بر عدم تصور «قضیه حینیه» است. به همین سبب در اشکال به پاسخ ایشان می‌گوید:

قلت: هذا المطلب محتاج إلى تأمل، فإننا لا نتعقل الوساطة بين لحاظ المادة مقيدة بالطلب وبين لحاظها مطلقة من جهته (حلّی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵)

بررسی اشکال دوم آیت‌الله حلّی بر نظریه «ماده منتسبه»

در بررسی اشکال دوم آیت‌الله حلّی می‌توان به پنج نکته به اجمال اشاره کرد:

۱. قضایای حینیه، به معنای ثبوت محمول برای موضوع در حین خاص، نه فقط تصویر ثبوتی دارد که تنها چاره در برخی موارد است. مانند ثبوت کلیت برای طبیعت در حین «کونها فی الذهن» نه به قید «کونها فی الذهن» که جزئی خواهد بود و نه «نفس الطبيعة» به طوری که طبیعت خارجی را هم شامل شود. البته این سخن بر اساس نظر مشهور درباره کلی طبیعی است. اما بنابر آنچه ما معتقد شده‌ایم، کلیت برای نفس طبیعت ثابت است و در مقام نفس الطبيعة، به خارج و ذهن نظری نداریم تا بگوییم نفس الطبيعة در خارج جزئی است.

۲. ظاهراً با پذیرفتن قضیهٔ حینیه همان‌طور که از کلام منقول از محقق نایینی برمی‌آید- مشکل عدم امکان لحاظ استقلالی هیئت حل می‌شود؛ چون اگر شرط، بر مادهٔ در حین تعلق طلب و انتساب به مفاد هیئت (به نحو قضیهٔ حینیه) وارد شود، تقییدی در ناحیهٔ مفاد هیئت صورت نگرفته است تا به لحاظ استقلالی آن نیازی باشد.

۳. بعید نیست بتوان گفت تقیید مفاد هیئت، که نیازمند لحاظ استقلالی است، با تقیید مادهٔ منتسبه که در آن رؤیت مفاد هیئت تبعی است، تفاوت دارد؛ زیرا برای ماده‌ای که نسبت به آن قائم است، امکان لحاظ استقلالی وجود دارد؛ مانند جوهری که عرض به آن قائم است؛ بدین معنا که می‌توان جوهر و عرض را با هم دید. به ویژه بنا بر مسلک آقا علی مدرس زنوزی که اعراض را از مراتب وجود جوهر می‌داند، اعراض و حالات موضوع، عین‌الربط به موضوع‌اند و لحاظ استقلالی در آنجا ممکن نیست؛ ولی با این حال، همواره موضوعات را با حالانشان می‌بینیم.

گرچه حالات در این صورت، به طور تبعی و ربطی دیده می‌شوند، ولی چون قائم به امری هستند که استقلالی دیده می‌شود، همین مقدار رؤیت تبعی کافی است که به تبع موضوع، مقید شود.

این سخن بدین معناست که اگر بخواهیم مفاد هیئت را جداگانه مقید کنیم، به رؤیت استقلالی مفاد هیئت نیاز داریم، ولی اگر ماده را استقلالی دیدیم و مفاد هیئت به تبع آن دیده شد، می‌توان مجموع را مقید کرد. محقق نایینی می‌تواند بگوید بین مادهٔ منتسبه و تقیید هیئت، تفاوتی است اساسی، که بر پایهٔ آن، تقیید مادهٔ منتسبه، برخلاف تقیید هیئت، امکان‌پذیر است. بنابراین می‌توان مفاد هیئت را به تبع مادهٔ مقید کرد بدون نیاز به لحاظ استقلالی مفاد هیئت.

۴. در بررسی استدلال دوم بر امتناع واجب مشروط به تفصیل گفته‌ایم که اصل این ادعا که «تقیید مفاد هیئت نیازمند لحاظ استقلالی است» درست است، ولی این لحاظ استقلالی، از کارهای حاکم و مولاست. حاکم می‌تواند با استفاده از مفاهیم اسمی در مقام ثبوت، این لحاظ استقلالی را انجام داده باشد و نیازی نیست که همهٔ کارهای

ثبوتی حاکم و متکلم، دال‌ها و کاشف‌هایی در جمله داشته باشد. بنابراین لحاظ استقلال‌ی مفاد هیئت با استفاده از معانی اسمی در مقام تقيید، منافاتی با حرفیت معنای هیئت در مقام مفاد مدلول جمله ندارد. (آملی لاریجانی، ۱۳۹۵، ص ۲۱۵-۲۲۱)

۵. چنان‌که در اشکال مختار به تقریب آیت‌الله حلّی از نظریه «ماده منتسبه» گذشت، در هیچ‌یک از تقریب‌های ارائه شده برای نظریه محقق نائینی، تصویر معقولی از رجوع شرط به ماده منتسبه به نظر نمی‌رسد.

بنابراین در مجموع می‌توان گفت مبنای «ماده منتسبه» نادرست است، ولی بر اساس پذیرش اصل تصویر، اشکال آیت‌الله حلّی به گونه‌ای قابل دفع است.

مناقشات محقق اصفهانی بر نظریه «ماده منتسبه»

محقق اصفهانی در *نهایة الدرایة* بر نظریه محقق نائینی سه اشکال وارد کرده است:

الف) این اشکال مربوط به استدلال محقق نائینی در «استحاله رجوع شرط به هیئت» است. در این اشکال به این بحث پرداخته می‌شود که آیا جریان اطلاق و تقيید، واقعاً - چنان‌که محقق نائینی فرموده - نیازمند نگاه استقلال‌ی است؟ این بحث در ضمن بررسی استدلال دوم بر امتناع واجب مشروط به تفصیل آمده و از حوصله این نوشتار خارج است. (آملی لاریجانی، ۱۳۹۵، ص ۲۱۵-۲۲۱).

ب) چنان‌که گذشت، محقق اصفهانی دو بیان مذکور در تقریرات محقق نائینی را به یک بیان بازگردانده و در تقریب نظریه «ماده منتسبه» از عدم امکان رجوع قید به مدلول هیئت و ماده، نتیجه گرفته که قید به نتیجه جمله تالی بازمی‌گردد که عبارت است از «اتصاف اکرام به وجوب» و یا «اکرام منتسب به وجوب».

محقق اصفهانی در مقام اشکال بر نظریه «ماده منتسبه» با تقریبی که خود از این نظریه دارد، می‌گوید که نتیجه جمله تالی در خطاب «إن جاء زید فأکرمه» اتصاف اکرام به وجوب - یا اکرام منتسب به وجوب - نیست، بلکه نفس وجوب اکرام است.

وی وجه این ادعا را چنین بیان می‌کند که در جملات حملی مانند «النهار موجود» مفاد قضیه، «هذا ذاک» است و نتیجه آن «کون هذا ذاک». اما مثلاً «وجود نهار» نتیجه قضیه

«النهار موجود» نیست، بلکه مصحح حمل «موجود» بر «نهار» است و مقتضای قیاس انشاء بر اخبار این است که وجوب اکرام نتیجه جمله تالی باشد نه اتصاف اکرام به وجوب. عبارت محقق اصفهانی درباره این اشکال چنین است:

و ثانياً أنّ مفاد الحمل «هذا ذاك» و نتیجتہ «كون هذا ذاك» و أمّا طلوع الشمس و وجود النهار فهو مصحح للحمل لا نتیجتہ و مقتضى قیاس الإنشاء بالإخبار أن يكون نتیجة الإنشاء. وجوب الإكرام لا الاتصاف (محقق اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۲)

البته باید توجه داشت با تقریبی که ما برای نظریه «ماده منتسبه» بیان کردیم و دو بیان مرحوم نایینی را به یک بیان بازنگردانیم، نیز این اشکال به طریق اولی بر محقق نایینی وارد می‌شود زیرا محقق نایینی مفاد جمله شرطیه را ربط شرط به مفاد جمله تالی می‌داند. بنابر اشکال محقق اصفهانی مفاد جمله حملیه، «هویت» و «این همانی» است و نتیجه آن، ثبوت نسبت حکمیه و «كون هذا ذاك» است؛ در حالی که نتیجه در انشاء، وجوب است. لذا اگر مراد محقق نایینی نتیجه تالی است - چنان که در «بعبارة أوضح» آورده - نباید در بیان نخست، این تعبیر را به کار می‌برد که ماده منتسبه معلق است. ماده منتسبه، نتیجه تالی نیست، بلکه همان معنا و مفاد ماده «اکرام» است که معنای هیئت بر آن عارض شده است.

بررسی اشکال دوم و تعمیقی در بحث

واقعیت این است که اشکال محقق اصفهانی (اشکال دوم) به نکته جالب توجهی پرداخته است که بررسی آن به تعمیق بیشتر بحث می‌انجامد. متأسفانه محقق اصفهانی ادعای خویش را چندان روشن و مدلل بیان نکرده است؛ از این رو راه اشکال بر ایشان باز مانده است.

گرچه تعبیر «ماحصل جمله» و یا «نتیجه جمله» یا «ماحصل و نتیجه تالی» در آیه و روایتی نیامده تا موجب شود درباره «ماحصل» و «نتیجه» بحث کنیم، ولی پرداختن به این دو تعبیر، موجب روشن شدن پاره‌ای از زوایای بحث می‌شود. البته بدون این گونه بحث‌ها می‌توان در آغاز گفت مقصود ما از ماحصل و نتیجه، «وجوب» در جملات انشائی و

«ثبوت المحمول للموضوع» در جملات خبری مرکب و «ثبوت الموضوع» در جملات خبری بسیط است. در واقع، ادعای اصلی این است که ظاهر جمله شرطیه، اناطه این امور بر مقدم است. این یک بحث استظهاری است و به چیزی بیشتر نیاز ندارد.

اما اگر بخواهیم نتیجه جمله یا ماحصل آن را تحلیل کنیم، باید بدانیم که جمله سه مرحله مختلف دارد: لفظ، معنا و مطابق معنا. با توجه به هر سه مرحله، روشن است که تعبیر «نتیجه جمله» بی‌معناست. مفاد جمله خبری «هذا ذاک» اتحاد موضوع و محمول است که این اتحاد در سطح معنا، به وسیله معنای حرفی حاصل می‌شود و این اتحاد معنایی از اتحاد خارجی حکایت می‌کند. «کون هذا ذاک» بیان دیگری برای اتحاد موضوع و محمول در خارج است. لذا این سخن محقق اصفهانی چندان روشن نیست که می‌گوید مفاد جمله خبری، «هذا ذاک» است و نتیجه حمل، «کون هذا ذاک».

ثبوت نسبی به حمل شایع، محکی ثبوت نسبی معنایی در «هذا ذاک» است و مطابق معنا را تشکیل می‌دهد و معنا بذاته از آن حکایت می‌کند. این ثبوت، بر خلاف ثبوت نسبی پدیدار در ظرف خارج، که ویژه جملات صادقه است، حتی در جملات کاذبه نیز وجود دارد. البته این «ثبوت» مستقل نیست، از این رو مستقل هم لحاظ نمی‌شود؛ ولی در هر حال، مفاد جمله و حمل است، نه نتیجه آن. اصلاً از منظر دیگری می‌توان پرسید: «نتیجه جمله» یعنی چه؟ آیا جملات نتیجه دارند؟ رابطه سبب و مسبب حتی اگر در ظرف اعتبار پدید می‌آید، می‌توانستیم برای «نتیجه» و یا «ماحصل» تصویری داشته باشیم؛ اما چنین نیست.

بر همین قیاس، در بحث مفاد جملات امری نیز سه سطح لفظ، معنا و مطابق معنا وجود دارد که اضافه نتیجه به هر یک از سه مرحله، معنای معقولی ندارد. این جملات نتیجه‌ای ندارند که بتوان به آن اشاره کرد.

چنان که در مباحث پیشین نیز اشاره کردیم، محتمل‌تر آن است که مقصود از «نتیجه» و «ماحصل»، اضافه آنها به نفس جمله نباشد، بلکه اضافه به کاری باشد که متکلم انجام می‌دهد و اضافه به جمله از باب مسامحه باشد. ما با جمله، چه خبری و چه انشائی، کاری انجام می‌دهیم؛ بعید نیست که مقصود، ماحصل و نتیجه این کار باشد. کاری که با جمله

خبری انجام می‌دهیم اخبار، و کاری که با جمله انشائی انجام می‌دهیم انشاء است. آیا «وجوب» نتیجه این کار است؟ به نظر می‌رسد با نگاه دقیق بر کارهایی که انجام می‌گیرد، می‌یابیم که نتیجه‌ای به صورت سبب و مسبب نداریم که بتوان آن را به آن کار اضافه کرد.

اینکه گفته می‌شود «وجوب» از «انشاء به داعی جعل داعی» انتزاع می‌شود. در این سخن مسامحه است؛ زیرا در این صورت «وجوب» باید بر همین انشاء حمل شود و «واجب» بر انشاء صدق کند، در حالی که چنین نیست. در واقع «وجوب» از فعلی که متعلق «انشاء به داعی جعل داعی» قرار گرفته، انتزاع می‌شود؛ لذا بر همان فعل نیز حمل می‌شود و مثلاً گفته می‌شود: «الصلوة واجبة». به لحاظ انتزاع وجوبی که از فعل متعلق «انشاء به داعی جعل داعی» می‌شود، عرفاً می‌گویند «وجوب اکرام» نتیجه انشاء بعث به داعی جعل داعی نسبت به اکرام است، گرچه با نگاه دقیق، «وجوب» نتیجه نیست.

قیاس جملات خبری باید به لحاظ فعل گفتاری، اخبار باشد نه نفس جمله «هذا ذاک»، چنان‌که محقق اصفهانی انجام داده است. اما به نظر نمی‌رسد فعل گفتاری «اخبار» یا «تصدیق»، نتیجه‌ای همچون «وجوب» در انشاء داشته باشد. در تصدیق «زید قائم» نمی‌توان گفت «قیام زید» نتیجه تصدیق است، بلکه «قیام زید» خود مصدق یا همان متعلق تصدیق است؛ یعنی همان چیزی که آن را تصدیق می‌کنیم.

این نکات ما را به همان مطلب نخست بحث رهنمون می‌شود که نباید تعبیر «ماحصل جمله» و «نتیجه تالی» و مانند اینها را خیلی جدی گرفت. این اصطلاحات، دقیق به کار نرفته‌اند. بهتر است از ابتدا تصریح کنیم که مقصود ما از «ماحصل تالی» و «نتیجه جمله» در جملات امری، «وجوب» به حمل شایع است که با همان تسامحی که گذشت، از انشاء به داعی جعل داعی حاصل می‌شود و در جملات خبری «ثبوت المحمول للموضوع» است که مورد تصدیق و اخبار واقع می‌شود.

ممکن است بگویند این امور با نفس جمله تالی - که بر حسب ظاهر جمله شرطی، معلق و منوط به مقدم است - چه ارتباطی دارد؟ با توجه به تفصیلی که بیان شد، این ارتباط روشن است. اینکه چه چیزی در جمله شرطیه معلق و منوط می‌شود، امری

استظهاری است و چنان‌که در مباحث پیشین گفته شد و در بیان اشکال مختار نیز تأکید می‌شود، تعلیق معنا بر معنا و نسبت بر نسبت معنا ندارد.

با همه تفاسیلی که گذشت، اشکالی بر محقق نائینی وارد است که در کلام محقق اصفهانی بدان اشاره شده و راه ما را نیز از راه محقق نائینی جدا می‌کند. لذا در اشکال مختار، که در پی می‌آید، باید به این اختلاف توجه داشت؛ گرچه بیان ما با برخی از کلمات ایشان همگونی‌هایی نیز دارد.

محقق نائینی نتیجه جمله‌های انشائی را «وجوب» نمی‌داند، بلکه «اتصاف الإکرام بالوجوب» یا «إکرام المنتسب بالوجوب» می‌داند. لذا ایشان راه خویش را از کسانی مانند محقق خراسانی که «وجوب» را مشروط می‌دانند، جدا کرده است. مهم‌ترین دلیل وی این است که مفاد جمله شرطی، ربط جمله به جمله است، نه مفهوم افرادی وجوب. اما با تفاسیل گذشته، اکنون روشن است که ماحصل تالی، وجوب مفهومی نیست، بلکه وجوب به حمل شایع منتزع از فعل متعلق انشاء به داعی جعل داعی است. البته هر وجوبی، متعلق دارد و وجوب بدون متعلق تصویری ندارد؛ ولی این بدان معنا نیست که معلق و منوط، چیزی غیر از «وجوب اکرام» باشد. انصاف این است که تعلیق و اناطه چیزی بر معنای ماده منتسبه یا اتصاف اکرام به وجوب، که ماحصل تالی باشد، معقول نیست؛ والله العالم.

اشکال سوم

محقق نائینی مفاد جمله شرطی را، ربط جمله به جمله می‌داند. از سوی دیگر، مفاد این دو جمله، نسبت حکمیه است. بنابراین در جملات خبری شرطی، مثل «إن کانت الشمس طالعة فالنهار موجود» بین مفاد دو جمله خبری ربط برقرار شده و چون مفاد جمله خبری نسبت است، باید جمله شرطی، نسبت را بر نسبت معلق کند، در حالی که محقق نائینی چنین چیزی را محال می‌داند. در جملات انشائی نیز باید نسبت بعثیه در تالی با نسبت بعثیه در مقدم مرتبط شود و محقق نائینی این را نیز محال می‌داند؛ چون ایشان معتقد است که در معانی حرفی، تقیید و تعلیق راه ندارد.

بررسی اشکال سوم

این اشکال وارد نیست. مفاد جمله تالی و مقدم، فقط نسبت حکمیه نیست، بلکه مرکب است که نسبت حکمیه نیز در آن وجود دارد. جمله شرطیه بین تمام مفاد تالی و تمام مفاد مقدم ربط برقرار می‌کند، نه فقط بین نسبت حکمیه موجود در تالی و نسبت حکمیه موجود در مقدم.

محقق نایینی نیز نمی‌گوید که هیئت با هیئت مرتبط می‌شود، بلکه می‌گوید جمله با جمله مرتبط می‌شود و جمله، مرکب از هیئت و ماده است و مفاد جمله، فقط مدلول هیئت نیست.

اشکال مختار به نظریه «ماده منتسبه»

چنان که گذشت، تقریب برگرفته از عبارات *فوائدالأصول* درباره ماده منتسبه، مشتمل بر دو بیان متفاوت است. بیان نخست، مرجع شرط را ماده منتسب به وجوب می‌داند. به تعبیر دیگر، در این بیان، مرجع شرط عبارت است از ماده‌ای که در جایگاه پس از انتساب به وجوب، مقید به شرط شده است. اما در بیان دوم، قید به ماحصل تالی بازمی‌گردد. اشکال برگزیده ما به بیان دوم، در بررسی اشکال دوم محقق اصفهانی و تعمیقی که در بحث ارائه شد، به تفصیل گذشت. اما اشکال ما بر بیان نخست این است که به طور کلی، مفاد جملات شرطی، چه خبری باشند و چه انشائی، تقیید نیست، بلکه اناطه و تعلیق است و اناطه و تعلیق در «ماده منتسبه» معقول نیست. روشن است که اگر مرجع شرط، وجوب به حمل شایعی باشد که نتیجه فعل گفتاری متکلم است، می‌تواند معلق بر تحقق شرط در خارج شود. مثلاً معقول است که بگوییم وجوب حج به حمل شایع نه مفهوم آن - منوط به تحقق استطاعت در خارج است.

اما در بیان نخست از نظریه «ماده منتسبه»، اگر هر یک از سه فرض - که در اشکال دوم مرحوم حلّی و پاسخ محقق نایینی، برای «ماده منتسبه» بیان شد - پذیرفته شود، باز مرجع شرط، مفهومی است مانند سایر مفاهیم که فقط تقیید و تضییق و تخصیص می‌پذیرد و تعلیق و اناطه در آن راه ندارد.

بنابراین اشکال مختار به نظریه «ماده منتسبه» که به بیان نخست مطرح در فوائد الأصول اختصاص دارد، این است که مفاد جملات شرطی، اناطه جزاء به شرط است نه تضییق و تخصیص مفهومی به مفهوم دیگر؛ پس مرجع شرط نیز باید از اموری باشد که پذیرای تعلیق و اناطه باشد؛ حال آنکه «ماده منتسبه» در هر سه فرض، از سنخ مفهوم است و تنها می‌تواند مضیق و محصص شود و قابلیت معلق شدن بر امر دیگر را ندارد. شایان ذکر است که مرحوم حلی نیز در عبارات خود تعبیری دارد که نشانگر دقت نظر ایشان بر همین نکته است. برای نمونه، ایشان در تفسیر یکی از عبارات *أجود/التقریرات* می‌گوید:

فإن هذا الكلام صريح في عدم كون المقام من باب التقييد للمادة أو للنسبة الطليقة، بل هو من باب التعليق القاضي بكون حاصل جملة الجزاء منوطاً ومتوقفاً على تحقق حاصل جملة الشرط (حلی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴)

نتیجه گیری

از توجه به کلام محقق نائینی (ره) در بحث ماده منتسبه، نکاتی مهمی به دست می‌آید که ایشان بعد از طرح پنج محتمل به عنوان مراحل ثبوتی مطرح نموده اند و سپس این مراحل را با ادله نفی کرده اند و مرحله آخر را که رجوع شرط به ماده منتسبه باشد را پذیرفته اند. محقق نائینی معتقد است که نتیجه رجوع شرط به ماده منتسبه در رتبه انتساب ماده به وجوب، این است که شرط به مفهوم افرادی ماده وارد نشود بلکه باید شرط به مفهومی ترکیبی وارد گردد. روشن است نباید مفاد ماده در رتبه سابق بر تقیید به «مجیء زید» منتسب به وجوب گردد، چرا که با تقیید این مفاد به شرط، چیزی جز معنای افرادی «اکرام» مقید به شرط نشده است.

محقق نائینی معتقد است اگر شرط در رتبه پس از انتساب «اکرام» به وجوب، مدلول ماده را مقید کند - که به معنای رجوع شرط به «اکرام واجب بما هو واجب» است - این تقیید مفهوم ترکیبی دارد که این دیدگاه معروف به ماده منتسبه و مورد قبول محقق نائینی می‌باشد.

منابع

* قرآن کریم

۱. اصفهانی نجفی، محمد تقی (۱۴۲۹ق). هدایه المسترشدين، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول، چاپ اول، موسسه آل البيت عليهم السلام.
۳. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۹۵). فلسفه علم اصول (واجب مشروط)، چاپ اول، قم: مدرسه علمیه ولی عصر (عج).
۴. حلی، حسین (بی تا). اصول الفقه، بی نا، بی جا.
۵. کرباسی، محمد ابراهیم (بی تا). إشارات الأصول، دارالکتب الإسلامیة، بی جا.
۶. محقق اصفهانی، شیخ حمد حسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية، چاپ دوم، موسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۷. موسوی قزوینی، ابراهیم (۱۳۷۱). ضوابط الاصول، دارالکتب الاسلامیه.
۸. نائینی، محمد حسین (۱۳۷۶). فوائد الاصول، قم: جامعه مدرسین حوزه ی علمیه.
۹. نائینی، میرزا محمد حسین (۱۳۵۲). اجود التقریرات، چاپ اول، مطبعة العرفان.
۱۰. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية في شرح الكفاية، چاپ دوم بیروت: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.